

پاسخ به کتاب آسیب شناسی یک شکست نوشته علی میرفطروس 3



حمید رضا مسیبیان

حمید رضا مسیبیان

دکتر مصدق یا هر سیاستمدار دیگر هم خواه ناخواه باید برای عقاید مردم احترام خاصی قائل باشد اما ... آنچه به طور کلی در عملکرد دکتر مصدق دیده می‌شود اولاً خط مشی خیلی محکم در برابر دخالت روحانیون در امور حکومتی است (بر خلاف شاه که محرک قتل رزم-آرا توسط فدائیان اسلام بود) مصدق از اول کار در برابر آنان ایستاد چنانکه در دوران او به جرات باید گفت روحانیون مداخله گر در امور به کمترین قدرت رسیدند و حتی مردم فتوای برجسته ترین این روحانیون یعنی کاشانی را هم در مورد تحریم شرکت در رفراندوم دکتر مصدق به هیچ حساب نکرده و حدود یک و نیم برابر همیشه در انتخابات شرکت کرده بودند و در ثانی با قاطعیت تمام به دنبال پیاده کردن دموکراسی و آزادی بوده که اگر آن راه ادامه می‌یافت به طور قطع ایران امروزه کمترین مشکلی از بابت دخالت دین در حکومت نداشت که همین موارد باید سرمشق همه آزادی خواهان باشد اما جالب است که زمانی که بازار اسلام گرایی گرم بود به اسم اسلام محمد رضا پهلوی کودتا کرده و باز به اسم اسلام بارها دکتر مصدق در دادگاه مورد خطاب قرار گرفت تا ای بسا فرد متعصبی او را به قتل برساند که نوعی محکمه تفتیش عقاید را در ذهن نداعی می‌کند و اسناد کودتا هم در مورد لزوم تحریک مذهبی مردم علیه دکتر مصدق روشن هستند و و به این ترتیب مشابه به توپ بستن مجلس در زمان قاجار بازهم شیخ و شاه دست در دست هم آزادی مردم را نابود کردند غافل از اینکه تاریخ قاضی عادل خواهد بود و عجا که گرچه به روشنی مشخص است که همین جماعت شاه و کودتاچیان باز هم موجب قدرت گرفتن روحانیون برای دخالت شدید در امور شدند اما همینان امروزه به تمسک به هر دروغی در صدد هستند تا بار تمام این گناهان را بر دوش ملیون بیندازند.

پاسخ جزء به جزء به ادعاها و دروغ-های کتاب « آسیب شناسی یک شکست » علی میرفطروس،
بخش سوم

گزیده عجیب ترین دروغ-ها و ادعاهای کتاب آسیب شناسی یک شکست میرفطروس (بخش سوم) :

1- تلاش برای آنکه دکتر مصدق را به دخالت اسلام در امور حکومتی متهم کند بدون اشاره به اینکه دکتر مصدق به شدت به دخالت دین در حکومت حساس بود و به حدی در خانه نشین کردن روحانیون موفق بود که در رفراندوم او مردم فتوای بزرگ-ترین مرجع روحانی مداخله-گر در امور حکومتی را به هیچ حساب نکرده و در حالیکه که آیت-الله کاشانی شرکت در رفراندوم را میغوض امام زمان دانسته بود 1/5 (یک و نیم) برابر همیشه در رفراندوم شرکت کرده بودند که اگر آن روند ادامه می‌یافت امروز هیچ مشکلی از بابت دین در میان نبود اما شاه برعکس این روند به اسم اسلام کودتا کرده و به جلب حمایت روحانیون علیه ملیون پرداخت (حتی در اسناد کودتا ذکر شده بود که باید تبلیغ شود که حتی دولت کودتا در مورد حق نظارت پنج تن از علمای اسلام بر مصوبات مجلس هم اقدام خواهد کرد که اوج مسلمان بودن دولت کودتا روشن شود و جالب-تر اینکه جناح مذهبی هم به این دلیل که دکتر مصدق حاضر به اجرای قانون نظارت پنج تن از علمای اسلام بر مصوبات مجلس نشده او را نامسلمان می‌خواند (بنگرید به نقش روشنفکران وابسته)) که نتیجه آن را هم دید. عجا از تاریخ و از کسانی که دیروز شاه را نماینده خدا و حتی خدایگان اعلیحضرت دانسته و امروز در گردش 180

درجه-ای روی سنگ پای قزوین را سفید می-کنند و با این حجم دروغ-بافی انتظار پاسخ از مبارزان و برجستگان ملی هم دارند... و مضحک-تر اینکه او به عقاید شخصی دکتر مصدق هم دخالت می-کند اما اشاره به این ندارد که اربابانش هم در بیدادگاه نظامی چقدر تهمت نامسلمان بودن به دکتر مصدق زدند و این یکی از مهم-ترین اتهامات دکتر مصدق بود و جالب آنکه هم آیت-الله خمینی گفته بود که او (مصدق) مسلم نبود و هم آیت-الله محمد رضا پهلوی به کرات در دادگاه نظامی دکتر مصدق را به دلیل بی-دینی محاکمه کرده بود!

2- صرف نظر از بحث نوع عقاید و مخالفت دکتر مصدق با دخالت اسلام در حکومت باید گفت او به لحاظ شخصی فردی بسیار معتقد بوده (نه الزاماً اعتقاد به اسلام بلکه خداوند بزرگ) که این هم یکی از دلایلی بوده که با قاطعیت در راه مبارزه بوده است اما میرفطروس به روش خود در آوردن نصف حقیقت (که بزرگترین دروغ است) در صدد بهره برداری دیگری از این مورد است.

3- مضحک است که میرفطروس در تلاش است که وانمود کند که مصدق مخالف انتقاد مخالفان بوده که این از آن جملات تاریخی او است و باید گفت برعکس این مساله دکتر مصدق از همان ابتدا به رئیس شهربانی دستور داده بود که هرچه در مورد او بنویسند از هر نوع پیگردی مصون باشد و در دوران او آزادی بی-نظیری برای مخالفان وجود داشت که چنین آزاد اندیشی-ای در تاریخ ایران بی-سابقه می-باشد. و البته مشخص است که او نباید کمترین اشاره-ای به این داشته باشد که در دوران دو پهلوی اگر کسی کمترین انتقادی داشت به روز سیاه می-افتاد چرا که ...

4- نمونه روشن دیگر دروغ-نگاری او هم در مورد کابینه دکتر مصدق است. او می-نویسد که در کابینه اول او مرحوم باقر کاظمی که متعصب مذهبی بوده وزیر خارجه بوده که باید گفت اگر این کار گناه است بد نیست بدانند در مقطعی همین مرحوم کاظمی وزیر خارجه رضاخان هم بوده و در ثانی او هرگز بر خلاف سیاست دولت اقدام مذهبی نکرده و روش مشخص است (البته نگارنده اطلاعی ندارد که وی به لحاظ عقاید شخصی مسلمان بوده یا نه و به خود هم اجازه دخالت نمی-دهد).

5- مورد دیگر هم در مورد وزیر فرهنگ دوم کابینه دکتر مصدق مرحوم دکتر آذر است که همینان در جریانات بعد از انقلاب از سوی آیت-الله خمینی حکم ارتداد هم دریافت کردند و این بار از سوی میرفطروس به این متهم است که در دوره اول به وزارت فرهنگ رسیده و مدارس مختلط را بسته غافل از اینکه او در دوره دوم به وزارت رسیده که همین نشانگر این است که در دوران دکتر مصدق هم مدارس مختلط بوده ولیکن طبق خاطرات آیت-الله حائری یزدی به دلیل فشار شدید آیت-الله بروجردی بعداً مجبور شده بود در این مورد اقداماتی انجام دهد. یا در مورد مشابه در مورد معاونت وزارت فرهنگ مرحوم بازرگان او صحبت کرده غافل از اینکه خود دکتر مصدق با معاونت وزارت فرهنگ مرحوم بازرگان مخالفت کرده و گفته بود او در این سمت چادر سر زن-ها خواهد کرد. از این گذشته نطق دکتر مصدق در مجلس چهاردهم در مورد مخالفت با کشف حجاب و اینکه بهتر بود به مرور از طریق محصلان رفع حجاب می-شد هم در این موارد گویا است.

6- مشابه همین دروغ-نگاری را باز میرفطروس در مورد بحث حق رای زنان و مشروبات الکلی مطرح کرده است. در بحث منع فروش مشروبات الکلی که دسیسه جناح روحانیون و دربار علیه دولت برای ایجاد مشکل بود دولت به شدت مخالفت کرده و این مورد عملی نشده بود و در بحث حق رای زنان هم دکتر مصدق از اولین کسانی بود که خواهان اعطای حق رای به زنان شده بود که با مخالفت روحانیون برجسته ممکن نشد. و خود شاه هم حداقل 10 سال بعد توانست چنین کاری انجام دهد. و در نهایت پرسش این است که اگر عملکرد دکتر مصدق در بحث اسلام ایراد داشته عملکرد دو پهلوی چه نام خواهد داشت و اینان که برای دیکتاتوری کثیف خود به هر حربه-ای توسل جستند را باید چه نام نهاد؟

7- اشاره به اینکه مصدق به شدت از انگلیس هراس داشته و همه چیز را کار آنها می-دانسته که البته با توجه به مداخله گسترده اینان در تمام امور کشور صحیح است اما اینکه اعتقاد به قدرت آنان داشته با توجه به اینکه بساط آنها را از ایران برچید بی-نیاز از بحث است و در مورد انتصاب دکتر مصدق به برخی سمت-ها در شرایط بحرانی هم که انگلیس بدان نظر مثبت داشته باید گفت که بنا به اسناد انگلیس بعد از جنگ جهانی اول مجبور بوده از اغتشاش جلوگیری کند. بگذریم که او در جنوب هرگز پلیس جنوب را به رسمت نشناخت و در آذربایجان هم کاپیتولاسیون روسیه را لغو کرد و در نهایت هم همو به دلیل مخالفت با کودتا از کار برکنار شد.

8- اشاره میرفطروس به اینکه مصدق مخالف شدید برخی نمایندگان بوده بدون اشاره به اینکه اینان همگی متقلبان و با انتصابات وارد مجلس شده بودند گوئی دکتر مصدق هم باید خواهان تقلب در انتخابات می-شد و با دزدی همراهی می-کرد و همچنین انتقاد از توقف انتخابات مجلس هفدهم بدون اشاره به اینکه علتی که مصدق انتخابات مجلس هفدهم را متوقف کرد هم همین بحث تقلب بود چنانکه به عنوان مثال یک آخوند شیعه درباری به نام سید حسن امامی که امام جمعه تهران بوده و مهاباد سنی نشین را ندیده بود به اشاره شاه و حمایت دربار و ارتش به نمایندگی مهاباد منصوب شده و همین آخوند شیعه رئیس مجلس هم شده بود. باید پرسید آیا شرم-آور نیست که در کشوری تا این حد تقلب در انتخابات رخ داده باشد و بعد میرفطروس از توقف چنین انتخاباتی شکوه کند؟ جالب است که میرفطروس تلاش شدید دکتر مصدق برای آزادی انتخابات و درگیری او با شاه بر این مورد را به این سوق می-دهد که مصدق چون دید نمایندگان مخالف انتخاب شده-اند (مشابه یک آخوند شیعه از شهر سنی نشین مهاباد) انتخابات را متوقف کرد اما اشاره به این ندارد که چگونه در تهران که انتخابات دروه هفدهم آزاد بود حتی از حزب توده هم با آن تشکیلات قدرتمند در تهران یک نفر وارد مجلس نشد و میلیون با اقتدار تمام برنده کامل بودند؟

9- سخن مضحک دیگر میرفطروس هم این است که دکتر مصدق با یک رفراندوم در تهران و 150 هزار رای مردم تهران مجلس هفدهم را منحل کرد و حال آنکه رفراندوم در کل کشور برگزار شده و بیش از دو میلیون نفر در کل کشور به انحلال مجلس و باقی ماندن دولت رای دادند و حال آنکه در تمام انتخابات-های قبل از آن از زمان مشروطه در هیچ موردی بیش از یک میلیون و چهارصد هزار نفر در هیچ انتخاباتی شرکت نکرده بودند اما این بار علیرغم فتوای عدم شرکت در انتخابات کاشانی مردم حدود 1/5 (یک و نیم) برابر همیشه و بیش از دو میلیون نفر به دولت رای اعتماد داده و در رفراندوم شرکت کردند که حیرت آور است که میرفطروس هرگز این آمار بزرگ و کم نظیر دکتر مصدق را ذکر نکرده و تنها در صدد تخطئه است. نگارنده در اینجا از همه خوانندگان محترم این سوال را دارد که آیا کسی که حتی آمار کشور در رفراندوم را هم ذکر نکرده و تنها آمار تهران را ذکر کرده کل کشور را با تهران برابر گرفته و 2 میلیون نفر را در حد 150 هزار نفر کم کند و بگوید مصدق به استناد به آن اقدام کرده وجداناً ارزش پاسخ دادن دارد؟ آخر پاسخ به چه داده شود؟ فقط به اینکه فلان چیز دروغ است و 150 هزار نفر با 2 میلیون نفر برابر نیست و شرکت مردم در کل کشور فقط شرکت مردم در تهران نیست و ...؟ حقیقتاً که برای نگارنده این کار تهوع آور است و اگر هم این کار را ادامه می-دهد فقط برای این است که جلوه-های بهتری از نیرنگ و فساد پهلوی و حقوق بگیران آنها را عیان کند.

10- و در نهایت اینکه او از بحث رفراندوم و انحلال مجلس انتقاد دارد که این مورد ظاهراً اصلی ترین حربه داخلی مخالفان است که در پاسخ باید گفت اولاً آمار بزرگ رفراندوم مردم در این زمینه گویا است (نه 150 هزار نفر میرفطروس) و در ثانی مصدق حتی تا 25 مرداد هم مجلس را منحل نکرده و شاه هم موافقت نکرده بود و در آذر ماه بعد از کودتا مجلس منحل شده بود و در ثانی اسناد سیا به روشنی نشان می-دهند که چقدر نمایندگان توسط انگلیس و آمریکا خریداری شده و چقدر در حال خیانت بوده-اند که امروزه دیگر صحت درستی اقدام دکتر مصدق روشن است و البته کسانی که آمار

رفراندوم بزرگ مردم را به هیچ بشمارند باید بهانه‌ای پیدا کنند ولی همینان بد نیست بدانند که مصدق هرگز درخواست انحلال مجلس را نکرده و تنها درخواست انتخابات مجدد داشت که باید پرسید اگر یک ذره شرافت در پهلوی بود چرا بجای انتخابات مجدد دست به کودتا زد؟ و در این مورد توضیح تفصیلی در متن داده شده است.

« برخی خصلت ها و خُلقیات دکتر مصدق:

دکتر مصدق، بعنوان یکی از شریف ترین نمایندگان جنبش مشروطه خواهی، دارای خصائل و فضائل مهمی بود (از جمله پاکدامنی، فسادناپذیری و عشق او به استقلال ایران) و بی تردید، وجود همین خصائل و فضائل بود که وی را از دیگر رهبران سیاسی عصر، ممتاز و متمایز می ساخت. دکتر متینی در «کارنامه دکتر مصدق» متأسفانه به این خصائل و فضائل توجه چندانی نکرده بلکه بسان معلمی سختگیر، بیشتر به «عیجوئی» پرداخته است. این کم توجهی شاید برای این بوده که با وجود مقالات و رسالات بسیار و عموماً اغراق آمیز درباره این خصائل و فضائل، نویسنده - اساساً - بدنبال بیان «ناگفته ها و ناشناخته ها» در کارنامه دکتر مصدق بوده است!

جالب است در این کتاب سراسر نیرنگ و دروغ او تلاش دارد تا دروغ‌های خود را با چنین تعاریفی پنهان کند چراکه استراتژی جدید پهلوی-چیان این است که تا حد ممکن از نیروی ملیون هم استفاده کنند.

«-1 دکتر مصدق و مذهب

دکتر مصدق شخصیتی بود با باورهای مذهبی که برای پیشبرد آرمان هایش، شور سیاسی را با نوعی «مظلومیت» و «دادخواهی مذهبی» در هم می آمیخت و باعث همدلی و تحریک احساسات مردم می شد. در مجلس پنجم و ششم، دکتر مصدق بیش از دیگر نمایندگان - حتی نمایندگانی چون مدرس، روحانی معروف - به دین اسلام تظاهر می کرد آنچنانکه می گفت: «باید مملکت را همیشه اصل اسلامیت حفظ کند، امروز در مملکت ما اصل اسلامیت، اقوا است» (متینی، ص 93، به نقل از: مصدق، ص 190). اینکه دکتر مصدق، رساله دکترای خود را درباره «وصیت در حقوق اسلامی» تهیه و تنظیم کرد، شاید ناشی از تعلقات اسلامی وی بوده است.»

در مورد نوع برخورد دکتر مصدق با اسلام مطالب مکرری طرح شده و روحانیون او را به بی-دینی متهم کرده و دادگاه نظامی شاه هم به کرات او را به بی-دینی متهم می-کرد و برخی هم با استناد به برخی سخنان او معتقدند او مسلمان بوده اما در هر حال در مورد عقاید شخصی ایشان باید گفت به هر حال امور شخصی بوده و کسی حق دخالت ندارد اما به طور کلی التزام خاصی به این امور دیده نشده و بیشتر رفتار وی یک رفتار روشنفکری بوده چنانکه دست زنان را لمس کرده یا به حجاب اعتقادی نداشته یا به حج نرفته و ... اما احترام او به تمام ادیان و اسلام بسیار روشن است ولی در مورد اینکه در آن شرایط به هر حال هر سیاستمداری مجبور بوده به دلیل شرایط کشور به عقاید مردم احترام بگذارد کمترین بحثی وجود ندارد و از دکتر مصدقی که در قرن سیزدهم بزرگ شده چه توقعی باید داشت؟ و این گونه سخن گفتن-ها فقط ادای روشنفکری در آوردن هستند و تمام...

ضمناً حتی رضاشاه از همین طریق به قدرت رسید و مثلاً با ایجاد دسته-جات عزاداری و ریختن کاه-گل بر سرش توانسته بود رضایت روحانیون را جلب کند و در نهایت از این مساله برای تثبیت دیکتاتوری خود استفاده کرد و در عکس رسیدن او به پادشاهی هم همه جا در محاصره روحانیون برجسته و از جمله شخص آیت-الله کاشانی است که این عکس تاریخی به لطف جناب استاد عبدالمجید

طیبی(کرمانشاه) در اختیار نگارنده قرار گرفت که در اینجا هم منتشر خواهد شد اما باید پذیرفت محمد رضا روی پدر را سفید کرد... و در نهایت باید گفت حقیقتاً میزان نیرنگ جماعت پهلوی-چی حیرت انگیز است که روزی اسلام را بهانه برای کوبیدن آزادی کرده و امروزه با سو استفاده از نارضایتی مردم ضدیت خود با اسلام را ملاک قرار داده-اند...

البته باید به این اشاره کرد که دکتر مصدق یا هر سیاستمدار دیگر هم خواه ناخواه باید برای عقاید مردم احترام خاصی قائل باشد اما در هر حال آنچه به طور کلی در عملکرد دکتر مصدق دیده می-شود اولاً خط مشی خیلی محکم در برابر دخالت روحانیون در امور حکومتی است (بر خلاف شاه که محرک قتل رزم-آرا توسط فدائیان اسلام بود او از اول کار در برابر آنان ایستاد) چنانکه در دوران او به جرات باید گفت روحانیون مداخله گر در امور به کمترین قدرت رسیدند و حتی مردم فتوای برجسته ترین این روحانیون یعنی کاشانی را هم در مورد تحریم شرکت در رفراندوم دکتر مصدق به هیچ حساب نکرده و حدود یک و نیم برابر همیشه در انتخابات شرکت کرده بودند و در ثانی با قاطعیت تمام به دنبال پیاده کردن دموکراسی و آزادی بوده که اگر آن راه ادامه می-یافت به طور قطع ایران امروزه کمترین مشکلی از بابت دخالت دین در حکومت نداشت که همین موارد باید سرمشق همه آزادی خواهان باشد اما جالب است که زمانی که بازار اسلام گرائی گرم بود به اسم اسلام محمد رضا پهلوی کودتا کرده و باز به اسم اسلام بارها دکتر مصدق در دادگاه مورد خطاب قرار گرفت تا ای بسا فرد متعصبی او را به قتل برساند که نوعی محکمه تفتیش عقاید را در ذهن تداعی می-کند و اسناد کودتا هم در مورد لزوم تحریک مذهبی مردم علیه دکتر مصدق روشن هستند و و به این ترتیب مشابه به توپ بستن مجلس در زمان قاجار باز هم شیخ و شاه دست در دست هم آزادی مردم را نابود کردند غافل از اینکه تاریخ قاضی عادل خواهد بود و عجا که گرچه به روشنی مشخص است که همین جماعت شاه و کودتاچیان باز هم موجب قدرت گرفتن روحانیون برای دخالت شدید در امور شدند اما همینان امروزه به تمسک به هر دروغی در صدد هستند تا بار تمام این گناهان را بر دوش ملیون بیندازند.

یکی از موارد مضحکی هم که در این زمینه وجود دارد در خود اسناد منتشر شده ماموران سیا در مورد کودتا علیه دکتر مصدق است که در این باره در بخش چهارم موارد اصلی کودتا (نه پیوست-ها) می-خوانیم:

« چهارم. اقدامات مورد انتظار از روحانیان

باید تلاش شود که رهبران مذهبی و روحانیون حتی به صورت ناآگاهانه و در راستای این برنامه :

الف. موافق نبودن خود را با مصدق ترویج کنند.

ب. به هنگام نیاز، زیر پوشش دین، تظاهرات سیاسی به راه اندازند.

ج. پشتوانه شاه را تقویت کنند.

د. پس از کودتا از طریق رادیو و مساجد، تضمین های محکمی بدهند که دولت جدید به اصول اسلام پایبند است.

اعمال آن ماده از قانون اساسی که مورد بی توجهی قرار گرفته است و متضمن حق نظارت پنج روحانی بر قوانین مصوبه است، در دستور کار قرار گیرد.

ه. (تعدادی نام که احتمالاً از روحانی نمایان وابسته به طراحان کودتا بوده اند از اسناد حذف شده است) باید تشویق شوند به طور مستقیم نمایندگان هواخواه مصدق را تهدید کنند.

که به خصوص بند «د» در این زمینه خیلی گویا است و معلوم نیست جماعت پهلوی-چی چگونه با وقاحت تمام در صدد ترویج خلاف این حقایق هستند.

بی مناسبت نیست اگر گفته شود که کودتا علیه دکتر مصدق به نام اسلام و مخالفت با توده-ای ها و چپ-های وابسته انجام شد اما امروزه که به دلیل عملکرد سران جمهوری اسلامی بازار ضدیت با اسلام گرم شده این جماعت در یک تغییر جهت آشکار به چند جمله خاص دکتر مصدق در مورد اسلام اشاره کرده و باز هم تفتیش عقاید دیگری دارند ولی در مکتب مصدق و آزادی اصلاً پرسش هم از دین سایرین غلط است و ملاک عملکرد خوب سیاستمدار هم جدائی دین از حکومت و احترام تمام عقاید می-باشد. در این مورد در مطلب جداگانه نوع تعامل دکتر مصدق با اسلام و روحانیون توضیح مفصل داده شده است. اما جالب است آقای میرفطروس کمترین اشاره-ای به این ندارد که محمد رضا پهلوی و رضاخان چقدر استفاده ابزاری از دین داشتند و خود محمد رضا پهلوی خود را نظر کرده امام می-دانست و دارای رسالت از جانب اولیای دین و ... و حتی در جشن-های 2500 ساله شاهنشاهی هم روحانی حاضر در جلسه چنین مطالبی ابراز کرده بود و ... و جالب آنکه هم آیت-الله خمینی گفته بود که او (مصدق) مسلم نبود و هم آیت-الله محمد رضا پهلوی به کرات در دادگاه نظامی دکتر مصدق را به دلیل بی-دینی محاکمه کرده بود! و پهلوی-چی-ها باید به این پرسش پاسخ دهند که چرا محمد رضا پهلوی بر خلاف دکتر مصدق اسلام و روحانیون را وارد امور حکومتی کرد تا جائیکه بدترین ضربه را به خود او هم زدند؟ و خلاصه کلام اینکه اگر نبود کودتای 28 مرداد به نام اسلام و با دادن اطمینان در اصول اسلامی به روحانیون (طبق اسناد سیا و برای بررسی بهتر رجوع شود به مصدق و نوع تعامل با روحانیون و اسلام در وبلاگ شماره 1 نقد دکتر مصدق) راه مصدق همان بود که کاشانی و سایر مداخله گران در امور حکومتی و حتی آخوندهای درباری به سان امامی (امام جمعه تهران) خانه نشین شده و امروز ایران هم مانند سایر دموکراسی های جهان بود اما با استفاده ابزاری محمد رضا پهلوی از این مسائل نتیجه این شد که الان هم قابل روئیت است و بخش مهمی از گناه این مورد بر عهده کودتاجیبانی است که بر خلاف دکتر مصدق به سرعت مرکز بهائیان تهران را برای خشنودی قلب علمای اسلام تخریب کردند و ...

« مصدق حتی ملی کردن صنعت نفت را ناشی از یک «الهام غیبی» می پنداشت و اظهار می کرد: « در خواب دیدم که شخصی نورانی به من گفت: دکتر مصدق! برو و زنجیرهایی که به پای ملت ایران بسته اند، باز کن وقتی به اتفاق آراء (طرح) ملی شدن صنعت نفت از کمیسیون گذشت، قبول کردم که حرف آن شخص نورانی غیر از الهام چیز دیگری نبوده است. بدین ترتیب: مصدق کوشش می کرد تا اقداماتش ضمن داشتن مشروعیت سیاسی، رنگی از مشروعیت یا حقانیت مذهبی نیز داشته باشد. با چنین حقانیت و مشروعیتی بود که مصدق در برابر مخالفان می گفت: « انتقاد از دولت، بی جا است»، یا «هر کس که مخالف دولت است، مخالف ملی شدن نفت است» (همان، صص 241 و 262 و 263)»

در مورد اعتقاد قلبی محکم دکتر مصدق به خدا و پاکی و درستی باید گفت که بر خلاف مساله التزام او به اسلام دلایل محکمی وجود داشته و او در مواردی از حالات و نیات روحانی خویش سخن گفته بود چنانکه در ماجرای توطئه قتلش نهم اسفند هم اظهار کرده بود انسان را خدا نگه می-دارد و در هر حال از این جنبه او به شدت به خدا معتقد بوده است.

اما در این مورد که میرفطروس می-نویسد که او انتقاد از دولت را بی-جا شمرده و ... باید گفت این دیگر اوج نیرنگ است چراکه دکتر مصدق در اولین اقدامات خود نه تنها هر نوع انتقاد بلکه هر نوع اهانت به خودش را هم در روزنامه-ها آزاد اعلام کرده بود و دروره قدرت او یک دوران بی نظیر در آزادی مطبوعات و انتقاد از دولت در تاریخ ایران بوده و هست.

وی در اولین گام به رئیس شهربانی وقت چنین دستور داده بود: «شهربانی کل کشور: در جراید ایران آنچه راجع به شخص اینجانب نگاشته شود هر چه نوشته باشد و هر که نوشته باشد به هیچ وجه نباید مورد اعتراض و تعرض قرار گیرد» در جایی دیگر عنوان می‌کند:

«کسانی که از بیان قلم هراس کنند و از آن جلوگیری نمایند نه تنها مرتکب عملی می‌شوند که خلاف قانون اساسی است بلکه خدمت به اجانب و خیانت به وطن می‌نمایند.»

« در کابینه اول دکتر مصدق نیز در حالیکه مذهبی متعصبی بنام باقر کاظمی، وزیر امور خارجه مصدق شد، مهندس مهدی بازرگان؛ معاون وزیر فرهنگ و دکتر مهدی آذر (پزشک عمومی) نیز وزیر فرهنگ دولت دکتر مصدق گردید که اولین اقدامش بستن مدارس مختلط (دخترانه- پسرانه) بود! همچنین، منع فروش مشروبات الکلی و مخالفت با دادن حق رأی به زنان، از تصمیمات اولین کابینه دکتر مصدق بود. او در سخنرانی‌ها و پیام‌هایش - غالباً - ایران و اسلام را با هم و در کنار هم بکار می‌برد. در واقع، از این زمان است که ما شاهد تولد و رشد مفاهیمی مانند «ملی - مذهبی» در فرهنگ سیاسی ایران هستیم.»

اولاً مرحوم کاظمی یک فرد پاک و درستکار بوده و یکی از رجال کم نظیر ایران بوده و در وزارت خارجه هم هرگز اقدام نامناسبی نکرده بود و در ثانی هم مدتی هم در دوران رضاشاه وزیر خارجه بود که در این صورت جا داشت میرفطروس به این مورد هم اشاره می‌کرد. و باید گفت بی‌ماخذ و مدرک سخن گفتن دردی دوا نخواهد کرد که کاظمی متعصب بود یعنی چه؟ آیا نباید چند نمونه از اقدامات خلاف او ذکر گردد؟ در ثانی برای بار بعدی هم تاکید می‌گردد بحث عقاید شخصی افراد با اقدام حکومتی آنان جدا بوده و ضمناً پهلوی موارد بسیار بدتر استفاده ابزاری از دین داشته اما در دولت دکتر مصدق چنین موردی نبوده و در این مورد هم که عقاید شخصی مرحوم کاظمی چگونه بوده نگارنده اطلاعی ندارد اما او را از رجال پاک ایران می‌دانند. در مورد مرحوم دکتر آذر هم که از اساتید برجسته دانشگاه بوده اولاً بر خلاف سخن آقای میرفطروس در دوره دوم دولت دکتر مصدق به نخست وزیری رسیده و در ثانی پس از انقلاب امتیاز روزنامه «پیام جبهه ملی» ارگان رسمی جبهه به دکتر آذر داده شد و سرانجام در ۲۵ خرداد ۶۰ و صدور حکم ارتداد جبهه ملی از سوی آیت الله خمینی، فعالیت آنها متوقف شده و دکتر آذر به خارج گریخت و در ۹ خرداد ۱۳۷۳ در آمریکا در گذشت که با توجه به اعلام این حکم ارتداد (به دلیل اعتراض به برخی احکام قضائی) در اوج جو مذهبی در ایران در مورد این ملیون مطلب بی‌نیاز از بحث است. البته در مورد عقاید شخصی او نگانده اطلاعی ندارد اما در مورد عملکرد مشخص اینان مساله روشن است. در ضمن جهت اطلاع آقای میرفطروس باید گفت که دکتر مصدق حتی با معاونت وزارت فرهنگ مرحوم بازرگان هم مخالفت کرده و اعلام کرده بود که وی در این سمت اول چادر سر خانم‌ها خواهد کرد و نگذاشته بود او در این سمت باشد و او را به کارهای اجرایی فرستاده بود.

همچنین در مورد بحث مدارس مختلط هم باید گفت گرچه در آن مقطع برخی مدارس ابتدائی مختلط بوده‌اند اما این مساله مورد اعتراض و فشار آیت‌الله بروجردی بوده و برای نظارت بر این امور آیت‌الله مهدی حائری یزدی انتخاب شده بود. او در این باره در خاطرات خود می‌گوید: «قبل از ورود من به دانشگاه در زمان مرحوم دکتر مصدق در مسئله مدارس که بعضی جاها مختلط شده بود، بعضی به آقای بروجردی اعتراض کرده بودند که دولت این کار را کرده و آقای بروجردی هم عصبانی شده بود بین آقای دکتر مصدق و آقای بروجردی این گونه تفاهم شده بود که ایشان نماینده ای معرفی کنند که برنامه های مدارس زیر نظر این شخص باشد و آقای بروجردی هم من را معرفی کردند. آقای دکتر مصدق هم در حکمشان نوشته اند که به عنوان مجتهد جامع الشرايط شما را به عضویت در شورای عالی فرهنگ منصوب می‌کنیم. وقتی به آمریکا رفتم همین عنوان نیز در حکم آقای بروجردی نوشته شده بود. در آن شورا که بنده معرفی شدم، دکتر سیاسی، دکتر مهدی آذر، وزیر

فرهنگ، دکتر معین، دکتر غلامحسین صدیقی، دکتر سبحانی و دکتر غلامحسین مصاحب و آن ریاضیدان مشهور رشتی که گویا اسمش آذرنوش بود، نیز حضور داشتند. «اما میرفطروس نوعی برخورد می‌کند که گوئی مصدق تحصیل کرده غرب با آن مخالف بوده و ظاهراً به عمد هم دکتر آذر را وزیر فرهنگ اولین کابینه دکتر مصدق نامیده تا این مساله را به خوانندگان القا کند که او از اول در صدد تعطیلی این مدارس بوده اما باید خاطر نشان کرد که در بدترین حالت هم دکتر آذر وزیر فرهنگ بعد از 30 تیر بوده و ربطی به دوران اول نخست وزیری دکتر مصدق نداشته و اقدام احتمالی او در مورد مدارس مختلط دبستان هم هرگز آن اهمیت را نداشته و در نهایت به دلیل شرایط بحرانی و نیاز به ایجاد آرامش با روحانیون بوده است.

در مورد منع فروش مشروبات الکلی و عدم اعطای حق رای به زنان هم باز به سبک قبلی او نهایت تلاش را در دروغ-گوئی دارد و باید ذکر شود که هر دو مورد کاملاً بر عکس است چراکه دکتر مصدق به دلیل همین طرح اعطای حق رای به زنان مورد انتقاد شدید برخی روحانیون قرار گرفته بود که در نهایت مجبور به عقب نشینی شده بود و بر عکس او از اولین کسانی بود که خواهان اعطای حق رای به زنان بودند (نگارنده نمی‌داند قبل از او هم در مشروطه کسی خواهان چنین موردی بوده یا نه) و خود شاه هم تا دهه 40 هم نتوانست به زنان حق رای دهد اما میرفطروس دقیقاً مطلب را بر عکس جلوه می‌دهد و به همچنین در مورد بحث مشروبات الکلی هم باید گفت که این مطلب مورد مخالفت شدید دولت و دکتر مصدق بوده و با اجرای آن هم مخالفت کرده بودند و به عکس عمل پهلوی-چی برای زیر فشار قرار دادن دکتر مصدق از این حربه استفاده کرده بودند چنانکه قنات-آبادی در پاسخ دولت گفته بود که نمی‌توان باور کند که یک وزیر مسلمان یک کشور مسلمان، قانونی کردن چیزی را که شرع آشکارا منع کرده است، پیشنهاد کند. (در مورد پاسخ قنات آبادی رجوع شود به پاسخ آقای احمد افرادی به میرفطروس با عنوان آسیب رسانی به حافظه تاریخی مردم بخش 4) (شمس قنات آبادی حزبی به نام مسلمانان مجاهد درست کرده و اولین کسی بود که در عصر 28 مرداد پس از اشغال رادیو به دنبال صحبت میراشرافی پیام داد که مصدق سرنگون شد)

در مورد بحث مفاهیم ملی-مذهبی هم باز گوهر فشانی-های این آقا ادامه داشته و معتقد است این مفاهیم از زمان دکتر مصدق ایجاد شده حال آنکه نیروهای ملی مذهبی سال-ها بعد از انقلاب ایجاد شده و برخی اختلافات مشخص اینان با طیف ملی هم بی-نیاز از بحث است اما اگر منظور نفس حرکت و مبارزات روحانیون و روشنفکران است که از زمان انقلاب مشروطه و قبل از آن هم وجود داشته است.

«2-اعتقاد به قدرت انگلیس»

آن باور مذهبی و فرهنگ قضا و قدری، تجلی دیگری نیز داشت و آن اینکه: دکتر مصدق اعتقاد شگفتی به «دست انگلیسی‌ها» داشت و معتقد بود که در ایران، سنگی بر سنگ، بند نمی‌شود مگر به خواست و رضای دولت انگلیس، هم از این روست که وی، کینه شدیدی نسبت به سیاست انگلیسی‌ها داشت، کینه شدیدی که - گاه- احتیاط و عقلانیت سیاسی را از مصدق سلب می‌نمود و او را - حتی نسبت به نزدیک ترین یارانش- بدبین و بدگمان می‌ساخت (برای نمونه نگاه کنید به: مگی، صص 462 و 463؛ متینی، صص 269-271). بقول جرج مک گی: «مصدق هر امر بدی را به انگلستان نسبت می‌داد» (مهرگان، ص 210). با اینحال مصدق، خود، کتمان نمی‌کرد که به کمک و موافقت نام- انگلیسی‌ها بود که وی به استانداری ایالت فارس و آذربایجان منصوب شده بود. (همان، ص 33، به نقل از: مصدق، صص 341-342)»

بر خلاف این گفته میرفطروس دلیل مخالفت دکتر مصدق با انگلیس باور مذهبی او نبود بلکه باور ملی او بود که به روشنی دیده بود انگلیس چقدر به ایران ضربه زده و باعث بدبختی ایران شده بود اما اینکه میرفطروس معتقد است که دکتر مصدق به این اعتقاد داشته که بدون نظر انگلیس سنگ روی سنگ بند

نخواهد شد دیگر خیلی مضحک است چراکه همگان به روشنی دیده‌اند که دکتر مصدق پرچمدار مبارزه با استعمار انگلیس بوده و کسی بود که انگلیس را در جهان خرد و خفیف کرد چه رسد به ایران... و در مورد اینکه به خواست انگلیس او به سمت-هائی رسیده باید گفت که بله در شرایط بحرانی که خطر کمونیسم و اغتشاش جدی بود برای مکان-های مشکل دار نیاز به سیاستمدار قابل بوده تا مشکل حل شده و آرامش ایجاد شود و چنین مردانی هم اندک بودند اما همو بعد از تثبیت قدرت رضاشاه دیگر به تبعید رفته و از هر سمتی دور شد. ضمناً هم در فارس با پلیس جنوب مشکل داشت و هرگز آنها را به رسمت نشناخت و هم در آذربایجان اولین کسی بود که کاپیتولاسیون را برای شوروی لغو کرده و حاضر به اجرا نشده بود. گذشت زمان و تاریخ نظریه مصدق را ثابت کرد حال باید گفت «مه نور فشانند و...»

«3- مصدق و مجلس»

با وجود تحصیلات عالی در رشته حقوق، دکتر مصدق علاقه چندانی به مجلس شورای ملی نداشت. او دوستدار مجلسی بود که بقول خودش «نمایندگان گت بسته» مجری اوامر و آرمان های او باشند. از این رو، مصدق، بارها، مجلس شورای ملی را «دزدگاه» و «خاک بر سر این مجلس» نامیده بود.

در درگیری ها و مناقشات مصدق با مجلس و شاه، او نه به نصّ قانون اساسی بلکه به «روح» آن استناد می کرد، مثلاً او با همین «روح قانون اساسی» در 25 مردادماه سال 32 فرمان شاه (مبنی بر عزل او از نخست وزیری) را رد کرد و ضمن پنهان کردن متن این فرمان از همکاران و وزرای کابینه اش و بازداشت حاملان فرمان شاه، در اقدامی شتابزده، به تشویق و تلقین دکتر فاطمی، این امر را «شکست کودتای 25 مرداد» نامید.

مصدق، مجلس شورای ملی را «باشگاهی از خائنین به مصالح ملت» می نامید. او «مصالح ملت» را آنچنان که خود می خواست تفسیر می کرد و در این راه تا آنجا پیش رفت که انتخابات مجلس دوره هفدهم را (که تحت نظارت دولت خود او برگزار شده بود) به محض آگاهی از باخت کاندیداهای جبهه ملی در شهرستانها، باطل ساخت و سپس در يك شرایط نامتعارف، هیجانی، شتابزده، غیردمکراتیک و غیرقانونی - با حمایت گسترده حزب توده - ضمن انجام يك همه پرسی یا رفراندوم (در 12 مردادماه 32) فقط با بیش از صدوپنجاه هزار رأی در تهران، مجلس شورای ملی را تعطیل کرد، اقدامی که نه تنها با مخالفت شاه، بلکه حتی با مخالفت شدید یاران نزدیک مصدق مانند دکتر غلامحسین صدیقی (وزیر کشور)، سنجایی، پارسا، معظمی، حسینی و خلیل ملکی همراه بود. شگفت اینکه در تهران برای رأی دهندگان، دو صندوق در دو مکان متفاوت، تعیین کرده بودند تا موافقان و مخالفان مصدق از یکدیگر متمایز و مشخص شوند! شیوه ای که در هیچیک از نظام های پارلمانی جهان سابقه نداشت.

در مورد اینکه مصدق خواهان مجلس مطیع بود تنها تلاش گسترده او برای آزادی انتخابات بهترین پاسخ است و عجب است از این جماعت که با این وقاحت و روشنی تمام اقدامات شاه در انتصاب نمایندگان مجلس و عدم توجه به رای مردم را نادیده گرفته و به عکس تمام تلاش دکتر مصدق برای انتخابات آزاد و نگرانی او از تقلب در انتخابات را به عنوان تلاش برای کت بسته کردن نمایندگان می-خوانند که در صفحات قبل در پاسخ این بحث دلایل توقف انتخابات مجلس به دلیل شدت تقلب-ها ذکر شدند اما در مورد اینکه نمایندگانی را که حتی حاضر به بررسی سوابق دزدی افراد نباشند و یا مجلسی را که جایگاه تقلب بوده و نمایندگان غیر واقعی و متقلب بدان راه یافته باشند را دزدگاه نامیدن هم قضاوت با خوانندگان محترم خواهد بود.

در مورد بحث روح قانون اساسی هم سخن میرفطروس صحیح است و دکتر مصدق با اعتقاد عمیق به دموکراسی به روح قانون اساسی اعتقاد داشته و ایران را هم مشابه غرب می-خواست و لذا طبق قانون قائل به قدرتی برای شاه نبود و تمام اختلاف جماعت پهلوی چی با ملیون هم در همین است که آنان شاه

را قادر مطلق دانسته اما در نظر ملیون قدرت فقط متعلق به مردم است نه سیستم پدر و فرزندی ارثی و خانوادگی. باری این ضرب المثل «کوسه ریش پهن» در اینجا صدق می‌کند که مصدق همه وقت شعار شاه باید سلطنت کند نه حکومت که برخاسته از متن قانون اساسی مشروطیت است حال چگونه برای شاه این قدرت خدائی و دیکتاتوری را قائل بود؟ و اصولاً تمام دعوایها بر سر دیکتاتوری ناشی از استعمار بود... و این واقعیتی است که هر حکومتی از ملت جدا شود ناگزیر برای حفظ خود به دامان بیگانه می‌لغزد و در مورد بحث فراندوم انحلال مجلس هم جداگانه توضیح داده خواهد شد فقط همین مطلب را در نظر بگیرید که میرفطروس می‌نویسد که مصدق با 150 هزار رای در تهران مجلس را منحل کرد که این نیز جلوه دیگری از شخصیت او است چراکه به هر وسیله تلاش در جهت کتمان حقایق دارد و جهت اطلاع باید گفت این فقط رای تهران بوده و بعد از این مرحله در کل کشور فراندوم برگزار شده بود و بیش از دو میلیون نفر در ایران به انحلال مجلس و باقی ماندن دولت رای دادند و حال آنکه در تمام انتخابات های گذشته از زمان مشروطه در هیچ موردی بیش از یک میلیون و چهارصد هزار نفر در هیچ انتخاباتی شرکت نکرده بودند که توجه شود میرفطروس هرگز این آمار بزرگ و کم نظیر دکتر مصدق را ذکر نکرده و تنها در صدد تخطئه است.

اما در مورد اقدام دکتر مصدق در برابر مجلس هفدهم نکات زیر را ذکر کرده و قضاوت را به خوانندگان محترم می‌سپاریم:

اصلی ترین و مهم ترین انتقاد مخالفان دکتر مصدق به ایشان بحث فراندوم و انحلال مجلس هفدهم می‌باشد. این مورد حتی از سوی برخی دوستان نهضت ملی نیز مورد تاکید قرار گرفته و به عنوان بزرگترین اشتباه شمرده شده است. این در حالی است که به دلیل برخی مسائل رخ داده دکتر مصدق هرگز و هرگز اتکا و کاری با مجلس نداشت و با گرفتن اختیارات مستقل عمل کرد اما مماشات و تحمل می‌کرد... اختیارات و رای اعتماد هم با فشار و از ترس مردم و به دلیل شرایط خاص بودند حال در ادامه در این باره توضیحاتی ارائه می‌گردد.

1- این مجلس اولین پایگاه برای توطئه علیه نهضت ملی و محلی برای تجمع مخالفان و قاتلان (از جمله مظفر بقائی) بود اگر آن روز این بحث مطرح می‌شد ممکن بود جای بحث داشته باشد اما بهترین گواه امروز برای درست بودن کار دکتر مصدق اسناد آزاد شده مربوط به عملکرد سازمان سیا است که به روشنی و وضوح تمام بر اینکه چه تعداد از نمایندگان با سازمان سیا بوده و حاضر به توطئه علیه دکتر مصدق هستند تاکید دارد. نگاهی کوچک به اسناد منتشر شده توسط آمریکائیان موجب خواهد شد تا هر فرد مخالف دخالت بیگانه در کشور به تدبیر مصدق آفرین گوید اما اگر کسی به اعمال نظر آمریکا علیه نهضت ملی ایران معتقد باشد بحث جدائی است

عین متن منتشر شده در مورد اسناد سیا در دخالت در کودتای ۲۸ مرداد:

«سوم. ارتباط با مجلس

این امر، جهت اقدام شبه قانونی، دارای اهمیت است. به این منظور، باید به نمایندگان مجلس رشوه پرداخت شود.

الف. هدف اساسی، کسب 41 رای علیه مصدق و نیز تضمین حد نصاب رای جهت اقدام شبه قانونی مزبور، از طریق اتکا به 53 نماینده در مجلس است (از نظر سرویس اطلاعاتی بریتانیا باید به 20 نماینده‌ای که اکنون در کنترل ما نیستند، رشوه پرداخت گردد).

ب. تماس با نمایندگان باید از طریق عوامل محلی سرویس اطلاعاتی بریتانیا انجام گیرد. سیا در هنگام نیاز و از راه فشار بر نمایندگان مجلس، پشتیبانی را صورت می‌دهد و بخشی از وجه را فراهم خواهد کرد.

« توجه شود که خود اینان به صراحت ابراز می‌دارند که چه تعداد از نمایندگان در کنترل استعمار نیست و بر اقدام شبه قانونی تاکید دارند که با این تفسیر وسعت نفوذ عمال کودتا در مجلس بی نیاز از بحث است و به واقع این یکی از ابتکارات بزرگ مصدق بود که قبل از رسیدن موعد حضور در مجلس برای طرح استیضاح، با رفراندوم بزرگ خود موقعیت دولت ملی را به همه نشان داد و مانع شد تا مطابق نظر سازمان سیا با اقدام شبه قانونی، دولت او ساقط شود که به واقع اثرات این امر خیلی بدتر از کودتا بوده و ممکن بود موجب پوشیده ماندن برخی حقایق شود اما او با زیرکی تمام حداقل دشمنان را رسوا کرد.

2- اگر بحث نادیده گرفتن رای مردم و بازی با کلمات است پس باید گفت که مجلس تا کودتای 25 مرداد هم منحل نشد بلکه بهتر است بدانید همان نمایندگان باقی مانده باز هم جلسه داشتند و کاشانی را به ریاست 17 نفره خود برگزیده بودند... تنها پس از کودتای 25 مرداد بود که مجلس منحل و مظفر بقائی این قاتل جنایتکار بازداشت شد.

3- اگر می خواهید در معنای کلمه بازی کرده یا دقیق تر شوید اصلاً انحلال مجلسی نمی‌بود، چنانچه صداقت در کار بود باز باید همین شرایط بود چرا که توجه کنید که بیش از دو سوم نمایندگان مجلس استعفا داده بودند (ولو ظاهری و بسیاری از سر ناچاری یا محافظه کاری یا از ترس رای مردم) و عملاً مجلسی اصلاً نمانده بود و فقط 17 نماینده باقی مانده بودند پس چه مجلسی را می گوئید؟ جایگاه دزدان و قاتلان و مهره های آمریکا که مصونیت داشتند؟ پس اگر شاه بجای خیانت به نهضت ملی کشورش به نفع کمپانی های نفتی، بی طرف می ماند، انتخابات مجدد برگزار شده و نمایندگان جدید بجای نمایندگان مستعفی یا انتخاب نشده، مجدداً با انتخابات جدید برگزیده می شدند و بعد هم می شد در مورد نمایندگان باقی مانده غیر مستعفی هم تصمیم گرفت. از این آزاد تر و دموکراتیک تر و منطقی تر؟

4- دکتر مصدق در اقدامی که در تاریخ ثبت شده و سند رو سفیدی او است حتی پس از رفراندوم هم مجلس را منحل نکرد بلکه درخواست انتخابات مجدد را نمود و برنامه این بود که بلافاصله انتخابات مجدد برگزار شود و در نامه به شاه هم رای مردم را گزارش داده اما در خواست انتخابات مجدد کرده بود و کاری به مجلس نداشت حال باید پرسید این با کدام معیار دموکراتیک و آن هم در آن شرایط بحرانی که جهان بر ضد ایران بود منافات دارد؟ در بسیاری از دموکراسی ها حتی بدون رفراندوم هم رئیس جمهور چنین حقی دارد تا مجلس را منحل و انتخابات جدید برگزار کند و اصولاً این کار فقط و فقط جدیدترین نظر سنجی از مردم است پس چه ایرادی دارد؟ مشکل آنجاست که استعمارگران و دربار به شدت از این می‌ترسیدند که همان مردم همان رای رفراندوم را مجدداً به مجلس دهند و آنها در شرایط سخت‌تری قرار گیرند گرچه از مدت‌ها پیش طرح کودتا در دست اقدام بود. اما اگر شرافت اخلاقی در شاه وجود داشت او باید به انتظار رای جدید مردم می‌نشست.

5- این مجلس با برخی تقلبات انتخابات و خیانت به رای ملت تشکیل شده و زمان انتخابات آن هنگامی بود که ارتش در انتخابات اعمال نفوذ می کرد تا جایی که از شهر سنی نشین مهاباد یک روحانی شیعه به نام امامی رای آورد و حتی بعد با اکثریت آرا رئیس مجلس هم شد که نشان از این دارد که چقدر وضع مجلس خراب بوده که یک آخوند شیعه را که از یک شهر سنی نشین با تقلب انتخاب شده بود به ریاست مجلس رساندند که بعد از آن دکتر مصدق انتخابات را متوقف و درخواست اختیار ارتش را نمود و قیام سی تیر پیش آمد. باید پرسید کدام معیار عقلی چنین انتخابات و مجلسی را به انتخابات مجدد و آزاد ترجیح می‌دهد؟ او در ابتدای افتتاح همان مجلس هم ابراز امیدواری کرده بود که بخش زیادی

و حدود 80% منتخبان از افراد سالم و منتخب واقعی باشند و نسبت به رد اعتبارنامه نمایندگان متقلب اقدام کنند اما به زودی مشخص شد اینگونه نبوده است و حتی اعتبار نامه آن نمایندگان هم رد نشد و خود دکتر مصدق هم بعدها گفته بود که این سخن او اشتباه محض بوده و اشاره به بحث فرماندارهای مناطق و ... داشت که همه جا نوکر بوده-اند(مصدق در محکمه نظامی / ص 123) و همچنین بسیاری از نمایندگانی هم که با اعتبار ملیون به میدان وارد شده و رای آورده بودند بعداً چهره واقعی خود را نشان داده و به دشمنی شدید با نهضت اقدام کرده بودند که نمونه روشن اینان مظفر بقائی کرمانی بود که به قتل و آدم کشی رئیس شهربانی کل کشور اقدام کرده بود و همچنین کسانی چون کاشانی و مکی مثال زدنی هستند. اکثریت همین قبیل مجالس هم به قوام رای اعتماد داده بودند که با این تفسیر معلوم بود مجلس چه وضعی دارد.

6- در مورد قانونی بودن رفراندوم هم باید توجه داشت که مصدق اختیار قانونگذاری از مجلس دریافت کرده بود و به موجب همین اختیار ، توانست برای انحلال مجلس قانونگذاری کرده و طرحی تصویب کند.(حتی مکی هم در خاطرات خود به این مساله اشاره می‌کند) آیا اگر نمایندگان طرحی برای رفراندوم و مراجعه به آرا عمومی و انحلال مجلس تصویب می‌کردند، این کار غیر قانونی بود؟ و از این گذشته در رفراندوم دکتر مصدق بیش از دو میلیون نفر در ایران به انحلال مجلس و باقی ماندن دولت رای دادند و حال آنکه در تمام انتخابات های گذشته از زمان مشروطه در هیچ موردی بیش از یک میلیون و چهارصد هزار نفر در هیچ انتخاباتی شرکت نکرده بودند و هر جا چند روز رای دادن به طول می کشید و صندوق ها هم سیار بوده و به روستاها می رفت اما این بار صندوق ها ثابت و در شهرها بوده و در هیچ جا هم انتخابات بیش از سه ساعت طول نکشیده بود و بیش از دو میلیون نفر به انحلال مجلس و باقی ماندن دولت رای داده بودند... (تنها انتقاد به این رفراندوم جدا بودن صندوق رای مخالف و موافق بود که به دلیل جلوگیری از خطرات فراوان هرج و مرج و زد و خورد مخالفان و ناامنی کشور و دخالت نظامیان متمرکز که باز هم در چند نقطه به وقوع پیوست و همچنین بحث تقلب در انتخابات و رفراندوم و ... بود که با شرکت عظیم مردم و این حد از آرای بی سابقه در تاریخ ایران تا آن مقطع دیگر جای بحثی برای آن وجود ندارد... حال اگر شرکت کنندگان کم بودند بحث جدائی می بود(با توجه به تحریم مخالفان) و از این گذشته به قول جناب استاد عبدالمجید طیبی (کرمانشاه) در هر روز صدها نشریه علیه دکتر مصدق مطلب می-نوشتنند و آزاد بودند پس چگونه عده-ای به ترس برای رای دادن در پناه نیروهای انتظامی اشاره دارند!) ضمناً مخالفان و در راس آنها آیت الله کاشانی این رفراندوم را تحریم و میغوض امام زمان دانسته بودند ولی این حد از گستردگی شرکت مردم دیگر به همه مسائل را روشن کرد... برای نمونه توجه کنید که در شهر کرد نشین مهباد که به نوعی مرکز درگیری های قوم گرایانه است تنها دو نفر رای مخالف به دولت دادند که نشان از همبستگی عظیم اقوام با مردم دارد.

7- رفراندوم دکتر مصدق برای دو مساله همزمان انحلال مجلس و رای اعتماد مردم به دولت بود که مردم رای به انحلال مجلس و ابقای دولت دادند و به فرض که شاه به استناد رفراندوم قرار بود دکتر مصدق را از کار برکنار کند باید به این هم اشاره کرد که به همان تعدادی که رای به انحلال مجلس داده شده بود کماکان رای به باقی ماندن دولت داده بودند و این جز یک خیانت بزرگ به رای مردم و نادیده گرفتن رای مردم به پشتوانه استعمارگران نبوده و خود نشانگر بدترین خیانت شاه به مردم است و البته پدر او نیز اولین کسی بود که با ایجاد تقلب در انتخابات در ایران باعث تعطیلی مشروطه شده بود. با این تفسیر از کسانی که به حق شاه در این زمینه استناد می-کنند باید پرسید این تناقض را چگونه توجیه می-کنند که همان مردم همان رای را هم به ابقای دولت دادند و اینجا فرق راه دکتر مصدق با مهره-های استعمار که در صدد تحمیل استعمار بر مردم هستند به خوبی مشخص خواهد شد. به قول معروف وقتی شاه کشور رای مردم را به هیچ انگارد و در صدد تحمیل دیکتاتوری خود باشد حساب بقیه هم مشخص است.

8- صرف نظر از بحث استیضاح یک مشکل اساسی دیگر در مجلس هم بحث انتخاب دشمن دولت یعنی حسین مکی به سمت ریاست نظارت بر اندوخته اسکناس بود که در این مرحله هم مجلس به کاندیدای ملیون رای نداده و همانند جریانات رای به قوام این بار هم به نفع مکی، یعنی کاندیدای ضد دولت رای داده بودند که همین نشان از این دارد که مخالفان اکثریت را در مجلس داشته-اند و در عین حال تنها يك جلسه حضور مکی در جلسه اندوخته اسکناس و اطلاع او از چاپ اسکناس توسط دولت، قادر بود با ایجاد بحران اقتصادی و تورم موجب سقوط دولت شود. به واقع سیاست دولت در چاپ اسکناس موجب مشکل نشده بود اما ایجاد جنجال در این زمینه می-توانست بسیار خطرناک باشد. حتی ظاهراً پیشنهادی برای پس گرفتن استیضاح هم به میان آمده بود اما به هر حال همین بحث حضور مکی در این جلسه بسیار خطرناک و موجب بحران اقتصادی برای دولت می-شد.

به واقع صرف نظر از طرح استیضاح و تجمع مخالفان در مجلس، تنها حسین مکی که به ریاست هیات نظارت بر اندوخته اسکناس تعیین شده بود، قادر بود تا با ایجاد آشوب در کشور موجب سقوط دولت شود. آیا نباید پرسید کسی چون بقائی، چگونه حاضر بود برای باقی ماندن مجلس حتی به زندان رفته و منتظر اعدام بماند؟ ۶ مرداد حسین مکی اظهار داشت دکتر مصدق از انتخاب او به سمت ناظر بانك ملي عصباني است؛ به این علت که احتمالاً تخلفاتی صورت گرفته و نگران از برملا شدن آن است و آیت الله کاشانی که ظاهراً از این جریان اطلاع یافته بود، برای تضعیف دولت روی این مساله در جامعه مانور می-داد و هراس مصدق را به دلیل نشر اسکناس اعلام می-کرد. (اعلامیه ۸ مرداد ۳۲ نقش روشنفکران وابسته ج ۷ ص ۴۸۹) (قابل توجه آنانکه کاشانی را حامی دولت می-خوانند!!) و خود دکتر مصدق هم در خاطرات خود بر این نکته تاکید دارد که يك بار حضور مکی در جلسات، موجب ایجاد بحران در کشور و احیاناً سقوط دولت می-شده است و باید به تدبیر دکتر مصدق در آخرین روزها آفرین گفت که با یک رفراندوم بزرگ موقعیت دولت را به جهانیان نشان داده و روسیاهی را برای مخالفان مردم در تاریخ به جای گذارد.

9- نقل از آقای علیرضا افشاری: «اسماعیل رزم آسا در بخش تاریخ ماهنامه‌ی گزارش (شماره 200، شهریور 1387) نوشته: شاه به نامه‌های مصدق مبنی بر پذیرش انحلال مجلس هفدهم و صدور فرمان انتخابات مجلس هجدهم پاسخ نداد. او در 28 آذر 32 فرمان انحلال مجلسین را صادر کرد، به این ترتیب حتی او محق در برکناری دکتر مصدق هم نبوده است.»

پی نوشت خودم: با تشکر فراوان از آقای علیرضا افشاری عزیز باید عرض شود که دقیقاً درست است و این را من نیز دیده ام که شاه به این پیام مصدق پاسخ نداد چون به روز تعطیل برخورد کرده و شاه هم قبل از آن در مسافرت رفته بود... با این تفسیر شاه تا 28 آذر 1332 یعنی حدود 4 ماه پس از کودتا هم موافقت با انحلال مجلس را اعلام نکرده بود!! (البته مصدق هم در نامه خود در 24 مرداد گزارش رفراندوم و نتیجه آن که انحلال مجلس باشد را داده بود اما درخواست فرمان انتخابات مجدد را کرده بود تا سریعاً مجلس جدید تشکیل شود گرچه باید گفت موافقت و عدم موافقت شاه فقط ظاهری بوده و وی طبق قانون حق دخالت در هیچ موردی را نداشته است!) اما جالب است که اگر وی به استناد رای مردم برای انحلال مجلس حکم عزل غیرقانونی دکتر مصدق را داده چگونه 4 ماه بعد فرمان انحلال مجلس را داده است؟؟!! (جالب است عمال سلطنت طلبان از یک سو اشاره به چنین سیستم هائی دارند و از یک سو هیچ اشاره ای به 57 سال قانون شکنی و دخالت در امور پدر و پسر پهلوی ندارند!!! این نیز جلوه دیگری از دروغ و نیرنگ در سیاست ایران است و از این گذشته در حالی که در 24 مرداد مصدق تازه گزارش و نامه رفراندوم را به شاه داده بود اما در 22 مرداد شاه حکم عزل دکتر مصدق را داده بود!!!) ضمناً جهت دیدن تاریخ نامه دکتر مصدق و فرمان انحلال مجلس توسط شاه و ... می-توان به روزنامه اطلاعات آن زمان که خوشبختانه موارد مربوط به سال-های 1330 تا 1332 هم تجدید چاپ شده رجوع شود.

10- برخی هم به این ایراد می-گیرند که با وجود تنها ۱۷ نماینده باقی مانده مخالف و درحالی که ۵۲ نماینده مجلس استعفا داده بودند ، (البته به صورت ظاهری و برای حفظ وجهه خود) و در حالیکه مجلس از اکثریت افتاده بود ، چه نیازی به انحلال مجلس وجود نداشته است و مثلاً درخواست انتخابات مجدد می‌شد اما باید به این نکته توجه داشت طبق قانون، استعفای نمایندگان محتاج طرح در جلسه علنی مجلس بود و نمایندگان ۱۵ روز هم وقت داشتند تا آن را پس بگیرند که (صرف نظر از اینکه مجلس تا بعد از 25 مرداد هم منحل نشد) و در صورت حضور نمایندگان در مجلس ، جلسه رسمیت یافته و طبقاً بعد از قرائت استعفای نمایندگان، مسائلی که در دستور کار مجلس قرار داشته و از جمله موضوع مهمی چون استیضاح دولت در دستور کار قرار می گرفت و در آنجا در بهترین حالت، نمایندگان مستعفی باید آبستراکسیون می کردند و از جلسه خارج می‌شدند اما ممکن بود آنان که از ترس مردم استعفا داده بودند، از فرصت استفاده کرده و با حضور ۵۲ نماینده در مجلس ، اکثریت طومار نهضت ملی ایران را در هم بپیچند و با سپری شدن مهلت یک ماهه دولت برای پاسخ به استیضاح در نهایت با یک رای غافلگیرانه کار نهضت را بسارند و حتی به فرض آنکه نمایندگان مستعفی هم ، همگی به طور مداوم آبستروکسیون می کردند ، باز هم این کار بیش از چند جلسه امکان پذیر نبود و در نهایت ۲ راه وجود داشت یا طرح استیضاح و یا انحلال مجلس که مصدق به گفته خودش ، در نهایت پس از آنکه راه دیگری پیدا نکرد، اعلام همه پرسبی را پی گرفت.

و خلاصه باید گفت که فرق مصدق بزرگ که به عنوان سمبل دموکراسی در جامعه ایران مطرح شده با سایر زمامداران این است که او به رای مردم اعتقاد داشت چنانکه می گفت: «هیچ قانونی بالاتر از ارده ملت نیست» و یا «قانون اساسی برای ملت است نه ملت برای قانون اساسی» آری دوستان او در هر حال فقط به فکر انجام نظر ملت و نه تحمیل قانون یا دین یا نظر آمریکا و انگلیس یا نظر شخصی و یا هر چیز دیگر بود.

«مصدق به دو دلیل به فکر انجام رفراندوم افتاده بود:

1- حسین مگی به عضویت هیأت نظارت بر اندوخته اسکناس برگزیده شده بود در حالیکه مصدق - به علت نبودن درآمد نفت، با چاپ محرمانه 312 میلیون تومان اسکناس اضافی- می ترسید که مگی این راز را برملا کند.

2- اینکه مصدق می دانست که در مجلس، اکثریت ندارد و اگر کار به استیضاح برسد، با رأی منفی (عدم اعتماد مجلس) روبرو خواهد شد.»

در مورد بحث استیضاح و ... که شرایط مجلس توضیح داده شد اما در مورد بحث چاپ اسکناس باید گفت که همانگونه که ذکر شد هدف مخالفان ایجاد تورم در جامعه بوده که دکتر مصدق مانع شده بود.

«مصدق در پاسخ مخالفت دکتر سنجابی با رفراندوم به وی گفت:

- «معلوم می شود که جناب عالی امروز صبح، چرس کشیده اید!»

دکتر صدیقی (وزیر کشور مصدق) نیز درباره غیرقانونی بودن رفراندوم گفت:

«گریه کردم و به او (مصدق) گفتم: هر چه شما بگوئید ما اجرا می کنیم، اما رفراندوم، کار درستی نیست». (همان، ص 352-353، به نقل از نراقی، ص 192)»

امروزه گذشت زمان و افشا شدن اسناد کودتا به روشنی ثابت می-کند که چقدر اقدام دکتر مصدق در مورد رفراندوم مجلس کار درستی بوده و یاران او اشتباه کرده اند و ضمناً باید خاطر نشان کرد که

ظاهراً آن جمله خطاب به دکتر سنجابی به این دلیل بوده که او پیشنهاد کرده که از شاه انحلال مجلس را بخواهد که در صورت صحت بسیار غیر معقول بوده است.

در اینجا پاسخ به مطالب بخش سوم کتاب هم به پایان می‌رسد و باز هم مشخص است که چه حجمی از دروغ در مطلب وجود داشته و با قاطعیت باید گفت تا کنون حتی یک انتقاد محکم و موثر و منطقی در این مطلب مشاهده نشده و به عکس به حدی دروغ‌نگاری وجود دارد که هر خواننده مطلعی را هم خسته خواهد کرد چه رسد به کسی که بخواهد پاسخ داده و آن را تایپ کند. آیا با این روند اگر کسی فردا مدعی شد که مصدق در دوران رضاشاه نخست وزیر هم بوده باید به او پاسخ داده شود؟ و حیف از وقتی نیست که برای این کار گذاشته شود؟ البته شاید کسی برای این کار پول بگیرد و از این راه زندگی کند اما خوانندگان محترم مستحضر هستند که در ایران از این خبرها نبوده و برای گذران زندگی باید کار کرد پس واقعاً حیف از وقتی که برای نشان دادن دروغ‌ها گذاشته شود.

«پایان بخش سوم»

برگرفته از : <http://naghdrmosadegh2.blogfa.com>